

سهم جلال آل احمد در شکل‌گیری پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی ایران (پژوهشی در جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ادبیات)

تقی آزاد ارمکی، اصغر عسکری خانقاه
دانشیاران گروه‌های جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی
دانشکده علوم اجتماعی - دانشگاه تهران

چکیده

مسئله این است که: جلال آل احمد چه سهمی در شکل‌گیری تحقیقات و مطالعات اجتماعی - فرهنگی در ایران داشته است؟ برای پاسخ به این سؤال طرح سؤال‌های دیگر ضروری است: آیا جلال آل احمد یک محقق اجتماعی یا یک پژوهشگر صرف است یا نویسنده‌ای است در حوزه‌های متعدد پدیده‌های اجتماعی؟ سهم او در این حوزه، در حد یک بنیانگذار است یا صرفاً در یکی از عرصه‌های مطالعات و تحقیقات اجتماعی سهم داشته است؟ این عرصه کدام است؟ آیا مربوط به مطالعات فرهنگی است یا در قلمرو محدودی از حوزه غرب‌شناسی؟ آیا او در عرصه روش‌شناسی و به کارگیری روش‌های تحقیق و بررسی نیز نقش آفرین بوده است؟

با طرح سؤال‌های فوق، مقاله حاضر در پی این مطلب است که آیا جلال آل احمد را می‌توان محقق اجتماعی دانست یا خیر؟ و اینکه جلال در مطالعات فرهنگی - اجتماعی ایران به لحاظ موضوع، روش، بینش و تجزیه و تحلیل یا پردازش داده‌ها تا چه اندازه سهم است.

واژگان کلیدی: مختصات فرهنگی و اجتماعی، روشها، تک‌نگاری، حوزه اندیشه، یافته‌های نظری، پدیده‌های اجتماعی، مردم‌نگاری.

مقدمه

جلال آل احمد از نویسندگان و متفکران معاصر است. با وجود عمر کوتاهش، کتابها، مقاله‌ها و یادداشتهای بسیاری از او باقی مانده و در مواردی سعی کرده از حوادث زندگانش روایتی ارائه دهد تا از بار این همه ابهام و تناقض‌گویی درباره او کاسته شود. در مقاله "مثلاً شرح احوالات"، سریع و گذرا حوادث زندگانش را روایت کرده است (آل احمد ۱۳۵۸، صص ۸۹-۹۶).

اندیشه جلال آل احمد از زوایای گوناگون در خور بررسی است: ۱. چرایی و چگونگی شکل‌گیری اندیشه او، ۲. موضوعات و مباحث مورد علاقه او، ۳. ارزیابی شیوه و سبک داستان‌نویسی او، ۴. تحول در سبک و شیوه داستان‌نویسی او، ۵. رابطه او با اندیشه‌ها و مکاتب، ۶. ارزیابی غرب‌زدگی او، و ۷. روش بررسی و تحقیق او.

با اینکه هر یک از این مباحث نقش تعیین‌کننده و مؤثر در شناسایی اندیشه آل احمد دارند، ولی در مقاله حاضر کمی از موارد فوق فاصله گرفته شده است. آنچه تاکنون کمتر مورد توجه بوده، سهم آل احمد در طرح و توسعه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران است. در این صورت، رسالت مقاله حاضر توضیح نحوه و میزان مشارکت آل احمد در تحقیقات و پژوهشهای فرهنگی - اجتماعی در ایران است.

«تحقیقات» و «مطالعات فرهنگی - اجتماعی» دو مفهوم جداگانه است که از دیر باز، یا در کنار هم یا به جای هم به کار می‌روند. هر یک از این دو مفهوم دارای تعریف و حیطه نظری و عملی خاص است. از آغاز تفاوت این دو مفهوم و مفاهیم آنها لازم به نظر می‌رسد تا در نهایت معلوم شود که جلال آل احمد محقق است یا نویسنده و یا هر دو. اما از آنجا که بحث مقاله حاضر مربوط به تعریف مفاهیم و واژگان نیست لذا، نویسندگان را سعی بر آن است که از اندیشه اجتماعی و فرهنگی آل احمد، برای شکل‌گیری پدیده‌های فرهنگی، نکاتی چند به حضور خوانندگان تقدیم کنند.

آل احمد نویسنده‌ای است که به عرصه پژوهش اجتماعی نیز وارد شده است. نخستین گام او که به دل‌بستگی به ثبت و ضبط مسائل فرهنگی مناطق آشنا برمی‌گردد، ایجاد زمینه‌ای مناسب برای طراحی پژوهش اجتماعی در ایران بوده است.

عدم وضوح و ادعای آل احمد نسبت به جهت‌گیری علمی‌اش حتی عده‌ای را به ارائه‌ی تعبیر نارسا در مورد کارهایش وا داشته است. این افراد ضمن اینکه اعتقادی به ارتباط کارهای آل احمد با جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، مردم‌نگاری و یا بررسی‌های اجتماعی - فرهنگی ایران نداشتند، او را نویسنده‌ای متوسط با جهت‌گیری‌های سیاسی و نه علمی دانسته‌اند (آدمیت ۱۳۶۰). در مقابل، عده‌ای او را مؤثر در شکل‌دهی مطالعات و تحقیقات اجتماعی (کتبی ۱۳۷۰) و شکل‌گیری تفکر انتقادی و علمی (آزاد ارمکی ۱۳۷۷) در ایران قلمداد کرده‌اند. مقاله حاضر بدون سوگیری خاص سیاسی و یا علمی، در پی پاسخ به این سؤال است که آیا آل احمد سهمی در مطالعات اجتماعی - فرهنگی جامعه ایران دارد یا خیر؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است ضمن بیان حوزه اندیشه جلال و عوامل مؤثر در توجه به مسایل اجتماعی - فرهنگی، به اثبات یا رد اینکه او یک «مردم‌نگار» و یا یک «محقق اجتماعی - فرهنگی» است پرداخته شود.

آل احمد را نمی‌توان از محیط پیرامونش و همه عناصر تشکیل دهنده عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، مذهبی و حتی اقتصادی دوره‌ای که در آن می‌زیست جدا کرد. دانش انسانی آنجا که نبوغ خاصی را می‌طلبد، در یک ارتباط زیستی با هنجارها و ناهنجارهای فرهنگی - اجتماعی ویژه‌ای است که سر درپن همه عوامل و عناصر پیچیده یک جریان سیاسی، مذهبی، اقتصادی و حتی زمانی دارد. گفته‌اند و می‌گویند که زمان و مذهب دو عنصر بالنده فرهنگ انسانی‌اند و در یک محیط پرتبرک که انسانها را تحت یک خط سیر هماهنگ و در زیر لوای یک تفکر قوام یافته نگه می‌دارد، خود چنان نقش پذیر یا پذیرنده فرهنگ ناحیه‌ای یا بومی شده می‌شود که هیچ آرمان دیگری را یارای مقابله با آن نیست. ولی، آنجا که نوعی ریخت و پاش یا آشفستگی در این عناصر چهره بنماید یکی به زعم دیگری ملعبه و دستاویز شود یا در زیر بار اندیشه‌های به ظاهر بسیار متبرک هر یک، پیکری منحوس و دغلباز، اما پیراسته به ردایی پاکیزه جلوه بفروشد و هیچ کس گمان بد نکند و همه تحت نفوذ کلام قلمبه و شعار توخالی - که هجو است و بی‌ثمر - قرار گیرند. پس طبیعی است که اگر قدرت و مکننت بر تخت تفرعن و شقاوتها بنشیند و کسی دم برنیاورد، لاجرم حنجره انسانهای صادق و پاک پاره می‌شود و با حذف آنها، بذر ایمان و زندگی، تا مدت‌ها، در رحم روز می‌خشکد و زمین نازا می‌شود.

دوره جوانی و بعد دوره بالندگی سنی آل احمد در چنین فضای متفرعن و شقاوت‌های پنهان و آشکار گذشت. جلال همچون معاصران و یارانش، از هر قبیله‌ای که بودند، از صادق هدایت و

صادق چوبک تا ساعدی و داریوش و خبره‌زاده و دیگران، زاییده محیط پر از تشویش و مضطربی بود که ریشه در کهنسالی قومیت‌های شاقی و عاری از گوش شنوا برای حرکت‌های علمی - اجتماعی داشت. جوانی آل احمد در میان مردمی سپری شد که گروهی از آنان چنان در بی‌خبری محض از مسایل پیرامونی خود بودند که «شاه را سایه خدا» می‌پنداشتند و گاه به قدری از ریزه‌کاریهای بدکنش‌تاریخ و کج‌اندیشان و محیط معاصر خود، که تخم بردگی و نوکر مآبی در تمام خونشان ریشه می‌دواند و به دانه و میوه می‌نشست، در عذابی الیم به سر می‌بردند که بی هیچ تفکر و آینده‌نگری خود را حرام ملتی کردند که اکثریت آنان عاری از آگاهیهای سیاسی و اجتماعی بودند. فرهنگی که بی‌نصیب از پذیرش تکنیکی و آگاهیهای روز مره جهانی در باب علم و عملکردهای زندگی اجتماعی باشد، هرگز نمی‌تواند در خط سیر دانش پیشرفته جهانی، جانی دوباره بگیرد و در بین همه ذیجودهای آگاه و مورد قبول پیش‌قراولان علم و عمل خودی بنماید و سخنی پرمایه به ثبت رساند و فریاد برآورد که توجه انگیز شده‌ام و دانش خیز.

آل احمد در بین چنین جماعتی ناگهان طغیان کرد، خود را به آب و آتش زد، جامعه تحقیق بیاراست و درفش کاویانی برافراشت. او مردی همه فن حریف شد، می‌گویند همه چیز را آزمایش می‌کرد و بعد پنهانی به ریش همه می‌خندید و از آنچه می‌کرد دست می‌شست و ترفند دیگری می‌زد تا دیگران را بهتر بشناسد و با اندیشه آنان بیشتر عجین شود و سر از زیر و بم اعمالشان در آورد. آیا به راستی همه این کارها لازمه شناخت جامعه بود یا بدون این اعمال و آزمایشها هم می‌شد رفقا، همشهریان، کسبه، فقرا، دهقانان، بازاریان، سیاست‌پیشگان، اهل مذهب، فرقه‌ها، خنیاگران، کاسه ليسان و ... را شناخت و بعد نشست و درسها داد و تأثیرها گذاشت و حرکت‌های بالنده را ناظر بود و آنگاه ... مرد؟

همه اینها در چنبره خود نکته‌ها یا سایه روشنهای زندگی آل احمد را در برگرفته‌اند، که هرگز کسی، یاوری، همدم و همنشینی، عالمی از علوم اجتماعی؛ چه جامعه‌شناس باشد یا مردم‌شناس به آن نپرداخته است. برای رسیدن به این نقاط مبهم که گاهی شیاری از نور از بستر آنها شتابان می‌گذرد، باید خون دلها خورد تا مدارکی دقیق برای شناخت مردی جمع‌آوری کرد که در عصر خود او را همه فن حریف می‌گفتند و امروزه از او نامی ماندگار، نه در تمام ابعاد، که در برخی از گذرگاههای مردمی این دیار به یادگار مانده است.

نکته این است که جلال باید می‌دانست که در کش و قوس زندگی پرتلاطم خود چه باید

بکند؟ یا به عبارتی چه می‌کند و از کنار چه حوادثی می‌گذرد و از چه تاب و توانی برای مقابله و مکاشفه برخوردار است. از این رو، به قول لوطی‌های گذر که خود آشنا به آهنگ رفتارشان بود؛ لوطی‌هایی که راز لوطی‌گری خود را در زیر کلاه پنهان کرده و همواره می‌گفتند: «جاهلی نه پایش کلاه است»، او یعنی آل احمد هم باید می‌دانست چه چیزی تجسم واقعی حقایق جامعه است؟ پس سربه جیب تفکر فرو برد و قلم برداشت و نوشت، بی‌آنکه ادعایی کند یا کلاهی از این نمد برای خود بدوزد اما، همانند همان لوطی‌ها می‌دانست که عالم دنیای ادب و فرهنگ مردم، باید نه پایش قلم باشد، آن هم قلمی ناشکستی، که خوب بنویسد و راه را از چاه بنمایاند و به این زودیه‌ها نشکند.

آل احمد دارای قوه ابتکار و نیروی خلاق غریبی بود. می‌گویند کسی همراهیش نمی‌کرد و باز می‌گویند که او و یاران قدیمی از هم پند می‌گرفتند. پس این خود نوعی همراهی و با هم بودن بود. درسهای خوانده شده را مرور می‌کردند، به بحثهای طولانی سربیک قصه کوتاه می‌نشستند، الیاف به هم تنیده قصه را که کلمات بودند از هم سوا و سرانجام با نهایت دقت تعمیر می‌کردند و باز از نو همه الیاف را به هم می‌تنیدند. گاهی گره‌های مبهم را کور می‌کردند و گاهی هم گره‌ها از دست پرتوانشان و از دنیای پرفضیلتشان فرار می‌کردند یا از ترس در گوشه‌ای پنهان باز می‌شدند، و اینبار خطی بینا و آگاهانه ترسیم می‌کردند. پس، چنین مردمی اگر با هم بودند نمی‌توانستند فارغ از دنیای بیرون بمانند و خود را در چارچوب عقاید یا خواسته‌ها و تمایلات درونی و یا قشری و شخصی محدود کنند. صادق هدایت از دسته این دوستان بود که به جمع‌آوری آداب و رسوم مردم سرزمین خود می‌پرداخت و در این کار وسواس به کار می‌برد به عبارتی هدایت تخم مردم‌نگاری می‌کاشت و آل احمد قصد دروی محصول آن را داشت. از این رو بهترین کار برای جلال، معلمی بود. دنیای دانش در چشمان معصوم کودکان بهتر جان می‌گرفت و بذر آگاهی - که پرثمر بود - در سلولهای مغز جوان و کودکانه‌شان، که دایم در حال کشش و زایش بود، بیشتر و بهتر به نهال برومندی تبدیل می‌شد. «داریوش آشوری» او را بدین گونه وصف می‌کند: «آل احمد چکیده‌ای از تجربه‌های تلخ یک نسل بود و آمیزه‌ای از تضادهای زمانه. او از نسل «جن زده» هایی بود که وصفش را باید از زبان داستایوفسکی شنید. اما می‌خواست «جن زده» یا «غرب زده» نماند. شور بی‌پایان درونش می‌خواست او را از جن زده‌های حیران جدا کند. همیشه در جست و جوی راه بود، در جست و جوی «صراطی مستقیم». از پا

نمی نشست. آماده پوست انداختن بود. از خشکیدن و پوسیدگی وحشت داشت. اما ناشکیباتر از آن بود که با حوصله خطی را دنبال کند. به هر فکری که می رسید می خواست از میانه‌ی راه میانبری به عمل بزند" (آشوری ۱۳۶۰، صص ۸۳-۸۱).

مرد غریب دنیای سخن که از هر دری می گفت و سعی در شناخت بوم و بر خود داشت، گاهی آنچنان زیر نفوذ هزاران اندیشه متغیر و رنگارنگ بود که نمی توان همه الیاف آن را به هم تنید و از آن رشته‌ای یا خطی راست و مستقیم باب ذوق متفکران و یا به قول خود او «روشنفکران» ساخت و به دنیای خردمندان تقدیم کرد. گاه عصیان می کرد، معجون عجیبی بود، آنچنان که با کلماتی غریب و آلوده به درد محیط و یا آغشته به عطرها و گوناگون همه را می فریفت و گاه خسته، نومید، بی ایمان و آلوده به هزاران تردید بود و حتی باید گفت در آن روزگاران پر از ایدئولوژی و تفکرات مربوط به «قوم مداری» و «آزادی اقوام» زمانی دراز از زن و حق او حرف می زد و پرچمدار آنان شده بود، و این در دورانی که بسیار جوان بود اتفاق افتاد. همان طور که در این دوران به هر حزبی سر می زد، تا هر چیزی را به نحوی بیازماید و خوشه‌ای از آن بچیند و بعد با نثر خود چیزی تازه تر از آنچه یافته بود بیافریند و بر آنچه می دانست بیفزاید. ما را سر آن نیست که بگویم آل احمد چگونه در قلمرو ادبیات با نیش قلم و با سبکی جدید گوشه‌های ذهن خلاق بسیاری از جوانان عصر خود را می نواخت، همان طور که نمی توانیم او را از دنیای جوانیش، از ارتباطات ویژه‌ای که با دوستانی چون صادق هدایت، صادق چوبک و برخی از سیاسیون داشت جدا کنیم. اما می خواهیم بدانیم که این انسان پر آشوب که گاهی به شیرینی عسل بود و زمانی تلخ و گزنده، از رو آوردن به سارتر و مکتب اگزیستانسیالیسم و شناختن کامو و دیگران که در این خطه می لولیدند چه طرفی می بست و تا چه حد به ادبیات این ولایت چاشنی روشنفکری زد و چرا ناگهان به فلسفه - البته به زعم خود - آن هم به فلسفه «فردید» رو آورد و این واژگان بیگانه چگونه در مغزش جان گرفت و او را به طرف "تات نشینان بلوک زهرا" برد یا به سوی "خسی در میقات". "... طبع پر شورش او را به میدان عمل به جنگ و جهاد فرا می خواند. اگر از خدای دین بریده و از مذهب «انسانیت» که آموزش مکتب مارکسیستی بود سرخورده بود، اکنون می توانست چنگ در حبل المتین اصالت بشر سارتر یا «ترانساندانس» یاسپرس یا «وجود» هایدگر بزند. از همین جهت کلمه «حق» که تکیه کلام فردید است، تکیه کلام او نیز شد. اما، آل احمد از حرفهای فردید برداشتهای خودش را می کرد و آنها را با زمینه‌های

ذهنی و تربیتی خود می‌آمیخت، و به همین دلیل «غربزدگی» را به قول خودش از دهان فردید «قاپید» و با تعبیر خودش عرضه کرد" (آشوری، همان، ص ۸۳).

حوزه اندیشه جلال

آل احمد در حوزه‌های متعددی به بررسی پرداخته است: حوزه مطالعات فرهنگی؛ جامعه‌شناسی تطبیقی؛ اصول مقدماتی روش منوگرافی و مردم‌نگاری. علت اصلی پرداختن آل احمد به این عرصه‌ها و اطلاعات رسمی و غیر رسمی او از جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، مطالعات و دیدگاه‌های تطبیقی و تجربه سیاسی و دانشگاهی اوست.

آل احمد پیش از ورود به حوزه علمی، دورانی را به فعالیت‌های متفرقه (از قبیل ساعت‌سازی، تحصیل، مبارزات سیاسی و ...) پرداخته و در نهایت دانشجوی دانشکده ادبیات شده، و مقاله‌هایی نیز نوشته است. ارتباط با استادان علوم اجتماعی در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی و نیز ارتباط با ژان پل سارتر، و دیگران به او دیدگاه اجتماعی - فرهنگی خاص داده و او را به انجام تحقیقات اجتماعی تشویق کرده است.

تجربیات بسیار جلال باعث ورود او به عرصه‌های متعدد شد. تنوع موضوعات و بررسی‌هایش ما را در ارزیابی نهایی اینکه او را عالم در کدام شاخه علوم اجتماعی بدانیم، متحیر کرده است.

نمی‌دانیم که آیا او واقعاً نویسنده‌ای در قلمرو علوم اجتماعی است؟ اگر چنین است، پس خط و ربطش چیست؟ و اگر برای سیاست قلم می‌زند چه راهی را طی کرده و چگونه در این وادی قدم نهاده است؟ یا اگر به مطالعات اجتماعی علاقه‌مند است، از چه روشی پیروی می‌کند؟ روش شناخته شده چیست و در کدام قلمرو تحلیل این همه مفاهیم و طنز و نقد و ضرب‌المثل‌های ادبی و اجتماعی را به کار می‌برد؟ تفکر او در چه حوزه‌ای قابل طرح است؟ در این صورت به این سؤال می‌رسیم که آیا به راستی آل احمد در حوزه علوم اجتماعی وارد شده است یا خیر؟ در صورت ورود چه سهمی در اشاعه آن داشته است؟

آل احمد از نویسندگانی نیست که مسایل و مباحث مورد علاقه‌اش را از یک حوزه و یا حوزه فکری معینی اخذ کرده باشد، بلکه او نویسنده‌ای دلباخته و عاشق جستجو و تحقیق بود.

او کار خود را به پیروی از اصول مطرح در علوم اجتماعی، از آن جمله؛ اقتصاد، سیاست، جغرافیا و یا پدیده‌های فرهنگی دیگر شروع نموده است. او به اصل و اصول معتقد است ولی در پی القاء اصول مکتبی خاص بر زندگی مردم نیست. شاید این به علت اهمیت «زندگی روزمره» مردم باشد.

چنان در فلسفه زندگی اطرافش، که تنها آدمهای فقیر روستایی بی هیچ مال و مکتبی در آن می‌لولیدند، غرق شده بود که در نوشته‌هایش جز آنان و آنچه اهم دایره زندگی‌شان را تشکیل می‌داد نمی‌دید و حتی به زعم کارش در خصوص پله‌های نخستین مطالعات روستایی، آنجا که می‌خواهد گروهی از جوانان دلسوز و جویای نام را با نهایت پندآموزی و ریزبینی هدایت کند، باز از این اندیشه فارغ نیست که این راه جویان در پی کدام بیماری و برای درمان چه دردی می‌روند؟ او همه کتابهایی را که در این زمینه نوشته شده بود می‌خواند و تا آنجا که ممکن بود به تفسیر و تحلیل آنها می‌پرداخت. تحلیل جلال هر چند از بار علمی مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی سرشار نیست، اما در هر صورت تخم آگاهی را در ذهن دلسوزان و نیک اندیشان جامعه می‌گستراند تا آنها هم قد علم کنند و درد جامعه خود را این بار از زاویه دیگری نگاه کنند، پس گردش قلم غلامحسین ساعدی را در «عزاداران بیل» بدین گونه وصف می‌کند: «... عزاداران بیل سفره دل یک روشنفکر درمانده نیست که روی بساط کتابفروشیها باز شده باشد. ادا و اطوار ندارد، لاهوت و ناسوت نیست، صحبت از آب می‌کند - و از گاو - و از بدوی‌ترین وسایل زندگی ده یعنی اساسی‌ترین مشکل مملکت، این دو تا».

«... یک جاگاو مشهدی حسن می‌میرد. خیلی ساده. اما به این سادگی نیست. گاو در یک ده یعنی رابطه آدم با زمین و قدیمی‌ترین رابط. اساطیرترین چهار پای عالم... و البته که این واقعه‌ای است. حتی فاجعه‌ای. و چرا؟ گاو یعنی ابزار کشت، وسیله زندگی. و حالا مرده است. از ابزار جدید هم هنوز خبری نیست. هنوز پای ماشین به ده باز نشده تا جانشین این ابزار عتیق بشود... آدمهای بیل حرفهای ساده می‌زنند و از مسایل بسیار ساده، از دزدی ساده شبانه «پوروسی»ها، از بیماری عمومی ده مجاور، از عشق ساده یک زن، از کشت و کار،... اما مشکلات اصلی مملکت را با همین حرفهای ساده طرح می‌کنند» (کلک، آذر ۱۳۶۹، صص ۱۲۳-۱۲۲).

معیارهای اصلی آن روز در بررسی‌های فرهنگی و اجتماعی

۱. اعتقاد به آزادی و بی‌طرفی علمی

واژه "آزادی" چنان برپیشانی جلال حک شده بود که لازم نبود به تفسیر آن بنشینیم یا تحلیل جدیدی از آن به دست بدهیم. هر چند آل احمد را نمی‌توان جامعه‌شناس به معنای علمی کلمه گفت، اما او از همه کسانی که در کنکاش بهتر دیدن جامعه دور و بر خود بودند، بی‌هیچ اغراق چیزی در عصر خود کم نداشت. فقط باید گفت که او در مکتب کنت، دورکیم، گورویچ، مُس، مرسیه و دیگران که طلایه‌داران اندیشه‌های جامعه و فرهنگ مردم بودند تلمذ نکرده بود، اما خیلی دور از اندیشه شاگردان ایرانی این بزرگان هم نبود.

انور خامه‌ای که روزگاری همدم و رفیق آل احمد و نیز معلم و از مرشدان نخستین او بود با فروتنی می‌نویسد "...در کلاسهای کادر سه چهار نفری بیشتر از سایر شاگردان خود را نشان می‌دادند. جلال از سمج‌ترین آنها بود. حتی پس از پایان کلاس و در مواقع دیگر من یا طبری را گیر می‌آورد و سؤال می‌کرد... در تمام دوران زندگی سیاسی‌اش از هر ایدئولوژی که به آن می‌گروید و هر تغییری که در آن می‌داد، به دو اصل اساسی اعتقاد و پیوندی خلل‌ناپذیر داشت و به این اصل بالاتر و برتر از هر ایدئولوژی و هر مرشدی ایمان داشت و عشق می‌ورزید.

این دو اصل یکی میهن پرستی و علاقه به استقلال ملت ایران بود و دیگری شیفته آزادی بودن و دشمنی و پیکار با هر گونه استبداد، خودکامگی و ستمگری. عشق و علاقه‌اش به آزادی، در تمام نوشته‌هایش، در تمام مبارزاتش متجلی است. جلال اگر وارد سیاست شد، اگر به حزب و گروهی پیوست، اگر از حزب و گروهی برید، اگر نشریه‌ای منتشر کرد، اگر کانونی بنیان نهاد، اگر پرچمی بلند کرد، حتی اگر نویسندگی را پیش گرفت، بیش از هر چیز به خاطر علاقه‌اش به آزادی بود. از همه چیز می‌توانست بگذرد، اما از آزادی نه... (انور خامه‌ای ۱۳۷۰، صص ۱۶۳-۱۶۰).

۲. شکستن اسطوره‌های ساختگی روشنفکری

آل احمد به لحاظ اینکه در پی تبعیت از اصول خاصی نبود و قصد نداشت با ورود به هر یک از گرایشهای موجود برای خود نان و نامی فراهم سازد، بدون هیچ پیرایه‌ای به تخریب فضاها و ساختگی روشنفکری در ایران پرداخت.

آل احمد بعدها در داستان "خدادادخان" اکثر دوستان گذشته‌اش را در جامه خداداد خان به مسخره می‌گیرد... " وقت خداداد خان خیلی تنگ است، همیشه آرزو می‌کند که کاش روزها چهل و هشت ساعت می‌داشت، یا او می‌توانست اصلاً نخوابد. شبها دیر از محافل "فرهنگی و خانه فرهنگی" و مجالس "نیمه سیاسی و نیمه دوستانه" برمی‌گردد و دیرتر می‌خوابد و صبح ساعت نه برمی‌خیزد تا ریشی بتراشد و سرمقاله خودش را در روزنامه ارگان بخواند و صبحانه بخورد و دستی به سر و گوش زنش بکشد... خداداد خان فقط هشت ساعتش را در خانه است. و از این مدت، شش ساعتش را هم حداقل باید بخوابد. و در دو ساعتی که صبحها خانه است، دیدیم که چه قدر کار دارد. ولی با وجود این خدادادخان خیلی دلش می‌خواهد قبل از اینکه از خانه بیرون بیاید، یک ربع ساعتی هم مطالعه کند!... خدادادخان از بس کتاب مطالعه کرده است و از بس کتابهای گوناگون دیده است اخیراً در "فن مطالعه" صاحب رأیی هم شده است. عقیده دارد که هر کتابی، چه علمی و چه ادبی و چه فلسفی، مقداری مطالب صفحه پرکن دارد و زبردستی می‌خواهد تا انسان بتواند مطالب صفحه پرکن را تشخیص بدهد و از آن صرف نظر کند. خودش در مورد مطالعه این کار را می‌کند... خدادادخان هرگز از آینده خود دم نمی‌زند. یعنی برازنده او نیست. از یک رهبر بزرگ اجتماعی چیزی هم جز این انتظار نمی‌رود. درست است که او با گذشته‌ها بریده است و چشم به آینده دوخته، اما درباره آینده، به همان چشم دوختن اکتفا می‌کند و هرگز چیزی از آن چه را که از دور می‌بیند بر زبان نمی‌آورد... اما اطرافیان او و همه حزبی‌ها عقیده دارند که فردا - وقتی نهضت به قدرت رسید - برای وزارت فرهنگ که نه، باز هم در خور شأن او نیست، مثلاً برای ریاست دانشگاه، هیچ کس بهتر از او در میان سران نهضت پیدا نمی‌شود... در هر شماره مجله ماهانه نیز مقالاتی درباره "فن انتقاد" یا "رد پراگماتیسم برای تأیید آن" یا چند نکته درباره "بهاویوریسم" دارد" (جلال آل احمد ۱۳۷۴، صص ۱۱۸-۱۱۴).

به راستی چرا آل احمد به ابداع چنین داستانی می‌پردازد؟ آیا قصدش رسیدن به دردهای اجتماعی و شناخت موانع فرهنگی عصر خود است؟ این گونه سخن گفتن گاهی حواس ما را پرت می‌کند و به قولی نمی‌دانیم که اگر او نویسنده است پس خط و ربطش چیست؟ اگر برای سیاست جامعه قلم می‌زند، چه راهی را طی کرده و چگونه در این وادی قدم نهاده است؟ و اگر به مطالعات اجتماعی علاقه‌مند است روش شناختی او چیست و در کدام قلمرو تحلیل و تفسیر، این همه مفاهیم و طنز و نقد و چاشنی و ضرب المثل ادبی را به کار می‌گیرد؟ تقسیم‌بندی

تفکرش و طبقه‌بندی بنیانی سخن‌اش در دنیایی از مسایل درهم و پیچیده چگونه باید به نظم کشیده شود؟

به هر حال جلال همیشه برای خودش مرشدی می‌تراشید. مرشد برای او فقط یک نمونه، یک نشانه کمال شمرده می‌شد، نه یک موجود ایده‌آل و بی‌عیب و نقص. از مرشد نیرو می‌گرفت ولی هیچگاه کورکورانه تابع و پیرو او نبود. همیشه استقلال رأی خود را حفظ می‌کرد. در مقابل مرشد اظهار عقیده می‌کرد، با نظرش مخالفت می‌کرد و با او به بحث و جدل می‌پرداخت، تا زمانی که او را دیگر شایسته مرشدی نمی‌شمرد؛ آنوقت یکی دیگر (انور خامه‌ای ۱۳۷۰، ص ۱۶۲).

۳ - عشق به مردم

آل احمد مردم را بر خلاف بسیاری از روشنفکران دوست می‌داشت. اگر به تحلیل‌های بسیاری از روشنفکران در مورد علل عقب افتادگی ایران توجه شود، آنها نسبت به رفتارهای مردم بویژه اکثریت مردمی که در گروه متوسط و فقیر قرار می‌گرفتند درک عالمانه و دقیقی ارائه نمی‌دادند و رفتارهای مردم کوچه و بازار را یکی از دلایل عقب افتادگی ایران می‌دانستند. در حالی که آل احمد بیشتر به مسایل ساختاری، اجتماعی و روشنفکری و تاریخی توجه دارد. از نظر او شرایط مناسب ساختاری اجازه تحول اجتماعی را نمی‌دهد. مردم نیز به لحاظ اینکه در این ساختارها قرار دارند، نمی‌توانند اصلی‌ترین مزاحم باشند.

عطش جلال برای شناختن مردم سرزمینی که در آن می‌زیست، هرگز فرو نمی‌نشست. او از نخستین روزهای جوانی پراشوبش که مدام حرکت بود و تلاش، آن هم تلاش برای هر چه بیشتر دانستن، بیشتر رفتن، بیشتر پرسه زدن در باغ دانایی و برداشت بیشتر از خرمن جای اندیشه‌ها و تفکرات کسانی که بهتر و بیشتر از او می‌فهمیدند و مرادش بودند، مدام در تقلا بود و هرگز آرام نمی‌گرفت. او چند صباحی به طرز غریب به آنها دل می‌بست و سپس ناگهان همه پیوندها را می‌گسست. آدم عجیبی بود. جلال انسان را به یاد زنبور عسل می‌اندازد که از گلی به گلی خیز برمی‌دارد و وقتی شیره گل را مکید و چیزی باقی نگذاشت، پرواز دیگری آغاز می‌کند تا از گلی دیگر متمتع شود. و این مکیدن‌ها و رهایی‌ها آن قدر ادامه می‌یابد تا سرانجام به ملکه زنبورها می‌رسد و خدمتگزار او می‌شود. این گل‌ها در جوانی این زنبور یعنی جلال آل احمد کم نبودند.

هر بار به یکی از آنها دل می‌باخت، آنها آرزوهای هر چه بیشتر دانستن او را تحریک می‌کردند و جاذب او بودند. این گردش روزان و شبان و این سیر غریب ایام آل احمد را از پا نمی‌افکند. در تمام دایره‌های گردش و یادگیری پیچ و تاب می‌خورد و از تمرینهای مداوم فکری و ذهنی شعله‌ جانش بارورتر به سوی آزادی و عشق به میهن و مردم مرز و بومش تنوره می‌کشید و آل احمد هر روز در آرزوی آزاد کردن یا آزادی دادن به آنها متحولتر می‌شد. ایکاش این تحول خط سیر اندیشه‌شناخت و بویایی او را در یک قلمرو فکری و ذهنی دقیق می‌انداخت و او را لااقل به یک هدف، از اندیشه‌های فرو خفته در کنارها و ذره ذره اعماق سلولهای بینایی‌اش، نزدیکتر می‌کرد. در پی شناخت جامعه به جامعه‌شناسی رو آورد. او در آرزوی شناخت فرهنگ، اقتصاد و سیاست جامعه خود بود و چون مدام در جوشش و تلاطم بود و دانشجوی جوانی بود که سری پر شور داشت، پس گشت و گشت تا به دفتر حزب توده رسید. و فکر کرد در آنجا اندیشه‌مندانی خانه کرده‌اند که می‌توانند همه گلهای بارور ذهنش را پر از عسل اندیشه و تفکر خردمندانه کنند. چند صباحی از معلمان کلاسهای کادر حزب اندوخته‌ها آموخت. آنان حتی سیاستهای تشکیلاتی، عقاید فلسفی و رهبری جوانان را به این جوان از راه رسیده آموختند و بعد آل احمد که اشباع از همه هوشمندیها و روشنفکریها بود، راه خود را کج کرد و به دنبال ایدئولوژیهای دیگر رفت. رفت تا باز امتحان کند و این امتحان تمامی نداشت. تا اینکه بعد از تفرجی دراز در باغ اندیشه‌ها به مرادش رسید. به مرد غریبی پر از هزاران پیچ و خم فکری و ذهنی برخورد که برای او (آل احمد) چنان شگفت‌انگیز بود که روزگار درازی سر در خدمتش گذاشت و او کسی جز خلیل ملکی نبود که اگر بشود گفت، اینبار کمی بیش از دیگران آل احمد را اسیر خود کرد تا همه فکرش را در جسمش تزریق کند. جلال مرید او و او استاد جلال شد. شاید بهتر است بگوییم، جلال اینبار حتی به طرزی اغراق‌آمیز به مراد خود دل بست و مرید حلقه در گوش او شد و در باغ اندیشه مرادش، زاهدی دین و دل باخته و سرگشته از آب در آمد که جز او هیچ چیز نمی‌دید و تا آخر عمر کوتاهش به او وفادار ماند.

در همه ایامی که آل احمد در اندیشه کشف جامعه خود بود و هر روز نقب جدیدی به سوی میهن و آزادیهای دربند می‌زد، سعی و همت غیر قابل توصیفش، اطرافیان او را شگفت زده می‌کرد. همه آنها که ایدئولوگ بودند و اندیشه سیاسی باروری - لااقل تا آن دوره - داشتند، می‌دانستند که اگر آل احمد به سوی آنها آمده و در کنار دانشجویان و مریدان دیگرشان چمباتمه

زده و قلم فکر را در صفحه زندگی می‌چرخاند تا چیزی را کشف کند، صرفاً برای نشان دادن همه جرثومه‌های حیات به تب آغشته و بیمار مردمی است که تمساحان و نامردان سیاست پیشه یا سیاست پیشگان دغلباز و لاشه دریده حتی هر ثانیه سعی در بی‌خبر نگهداشتن آنها از حرکت و تحول سریع جامعه و از خروارها خروار پویایی و بینایی دارند.

آل احمد و مردم‌نگاری

کوشش آل احمد در قلمرو آغازین مردم‌نگاری از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی شروع شده است. پیش از وی به جرئت می‌توان گفت که در این قلمرو، علم نوین مردم‌نگاری چندان که باید خودی ننموده است. به این دلیل است که ما در پی شناخت آل احمد آمده‌ایم تا بدانیم آیا کوشش وی دام‌نگیر بوده است یا خیر و اگر نه چرا؟ او دانشجوی این رشته نبوده و کتاب خاصی در این عرصه تألیف یا ترجمه نکرده است. دورانی که او در ایران مشغول تحقیق و بررسی بوده مصادف است با فقدان وجود رشته مردم‌شناسی به گونه‌ای فراگیر. مردم‌شناسی به عنوان رشته علمی، نخستین بار در دانشکده علوم اجتماعی مطرح شده است و متأسفانه مردم‌شناسان سعی و آفری در گسترش این رشته در ایران نکرده‌اند و در حد یک درس و کتاب باقی مانده بوده است. از این رو می‌توان فقدان شرایط مناسب برای شکل‌گیری این رشته را عامل اصلی در عدم ورود او به مردم‌شناسی دانست.

با توجه به نکات فوق، می‌توان اظهار نمود که آل احمد مردم‌نگاری به معنای رسمی و دانشگاهی نبوده است. ولی با مراجعه به آراء و نظریاتش و ارزیابی منتقدان می‌توان آل احمد را از محققان فرهنگی - اجتماعی، یا مردم‌نگاری بدون مدرک و نام قلمداد کرد.

آل احمد مدعی نیست که مردم‌شناس یا زبان‌شناس و یا جامعه‌شناس است:

”نویسنده این مختصر [اورازان] نه لهجه شناس است و نه در این صفحات با مردم‌شناسی و قواعد آن - و یا با اقتصاد سروکار دارد و نه قصد این را دارد که قضاوتی درباره امری بکند که مقدماتش درین جزوه آمده است (آل احمد ۱۳۵۶، ص ۶). از این رو هنوز به کارهای خود عنوان خاصی که متضمن مفاهیم مردم‌شناسی باشد نداده است: ”... خود نویسنده نیز نمی‌داند که آنرا [اورازان] از چه مقوله بدانند؟ آیا سفرنامه است؟ تحقیقی از آداب و رسوم اهالی است؟ یا بحثی

درباره لهجه‌ای است؟ چون وقتی این یادداشتها فراهم می‌شده است هیچ قصدی در کار نبوده. حتی قصد انتشار آن (آل احمد، همان، ص ۷). آل احمد از آنچه در پیرامون مسایل فرهنگی می‌گذشت، در قلمرو مردم‌شناسی حکایاتی چند به دنبال آورده که در حقیقت توانسته به مفاهیم و اصول مردم‌شناسی در ایران کمک کند.

مطالعه مردم‌شناسی در ایران در یک جا متمرکز نیست، که دستگاههای مختلف فرهنگی نیز به این امر می‌پردازند. آل احمد به ترجمه واژگان "اتنولوژی" و "آنتروپولوژی" می‌پردازد و برای این واژگان معادل‌های رایج در فرهنگ ایرانی و اسلامی را تعیین می‌کند. به عبارتی آل احمد تلقی خاصی از مردم‌شناسی دارد. او در مورد نام‌گذاری مردم‌شناسی و انسان‌شناسی که ترجمه "اتنولوژی" و "آنتروپولوژی" است، مفهوم "ملل و نحل" در فرهنگ ایرانی را معادل مفیدی در زمینه مطالعات آداب و رسوم و اعتقادات مردم می‌داند.

به سبب اینکه سعی در گسترش حیطه عملیاتی و نظری مردم‌شناسی داشته به انتخاب سفرنامه‌های مفید پرداخته و آنها را ترجمه کرده است، به عنوان نمونه "سفرنامه‌ای از یونان امروز" (ژان کو ۱۳۵۷، صص ۸۰-۱۰۰).

آل احمد پرداختن به مطالعات فرهنگی - اجتماعی را به مثابه خویشتن نگریستن می‌داند: "بگذریم که حاصل شکست در آن مبارزه به رسوب خویش پای محصول کشت همه مان نشست. شکست جبهه ملی و برد کمپانیها در قضیه نفت - که از آن به کنایه در سرگذشت کندوها گپی زده‌ام - سکوت اجباری مجددی را پیش آورد که فرصتی بود برای به جد در خویشتن نگریستن و به جستجوی علت آن شکستها به پیرامون خویش دقیق شدن. و سفر به دور مملکت و حاصلش "اورازان - تات نشینهای بلوک زهرا - و جزیره خارگ" (آل احمد ۲۵۳۶، ص ۹۳).

آل احمد، نتیجه این سکوت را، که منجر به تألیف کتابهای فوق شد، منشاء یک مجموعه کار جدید تحت عنوان تک نگاری می‌داند:

«بعدها مؤسسه تحقیقات اجتماعی وابسته به دانشکده ادبیات به اعتبار آنها ازم خواست که سلسله نشریاتی را درین زمینه سرپرستی کنم و اینچنین بود که تک نگاری (مونوگرافی)ها شد یکی از رشته کارهای ایشان» (آل احمد، همان، ص ۹۴).

آل احمد غرض اصلی از تک نگاریها را شناخت محیط می‌دانست نه... «... و گرچه پس از نشر پنج تک نگاری ایشان را [مؤسسه تحقیقات اجتماعی] ترک گفتم. چرا که دیدم می‌خواهند

از آن تک نگاریها متاعی بسازند برای عرضه داشت به فرنگی و ناچار هم به معیارهای او. و من اینکاره نبودم. چراکه غرضم از چنان کاری از نو شناختن خویش بود و ارزیابی مجددی از محیط بومی و هم به معیارهای خودی. اما به هر صورت این رشته هنوز هم دنبال می‌شود» (آل احمد، همان، ص ۹۴).

آل احمد علت انتخاب اورازان را این گونه بیان می‌کند:

«... و اگر نویسندگان این سطور آنرا برگزیده به علت علایقی بوده است که به آنجا داشته. "اورازان" مولد اجداد او بوده است و از نظر وابستگیهای مادی و معنوی بخصوصی در این گونه موارد انگیزه رفت و آمدهای از ده به شهر و از شهر به ده می‌شود، تاکنون پنج شش باری اتفاق سفری به آن ناحیه برای او دست داده است» (آل احمد ۱۳۵۶، ص ۶).

آل احمد در گزارشهای ارائه شده ضمن توصیف منطقه به لحاظ جغرافیایی به مسائل فرهنگی، اجتماعی و تاریخی نیز پرداخته است:

«تمام طالقانیها زبان خود را تاتی می‌دانند. توجه آنها چه در امور مادی و اقتصادی و چه در مسائل مربوط به زبان و فرهنگ به مازندران است. نمونه‌های کوتاهی که در این موارد داده شده است، مؤید این مدعاست. برای اینکه دقت بیشتری به کار برده شده باشد لغات و اصطلاحات محلی به حروف لاتین نیز ضبط شده است» (آل احمد، همان، ص ۱۰).

آل احمد از بررسی موضوعات ساده و دم دستی به نکات فرهنگی و تاریخی توجه داشته است. به نظر می‌آید افزون بر علاقه شخصی و امکان رؤیت ده و مسایل آن، دو انگیزه و علت اساسیتر موجب این نوع بررسیها برای آل احمد بوده است:

۱. موقعیت منحصر به فرد این روستا نسبت به روستاهای دیگر. آل احمد از وضعیت فرهنگی خاص اورازان یاد می‌کند. او اشاره کرده که منطقه اورازان منطقه سیدنشین است و برای سید بودنشان نیز تاریخی وجود دارد:

«... سید تقی - یکی از اهالی - که جدش صد و پنجاه سال عمر کرده بوده است نقل می‌کند که از جدش شنیده بوده که او وقتی را بیاد داشته که در اورازان فقط ۷ خانوار می‌زیسته‌اند. این مناسبتها اعتقاد عمومی اهالی شده است که در اورازان مرد عام بند نمی‌شود و چهل روزه می‌میرد یا می‌ترکد. و بسیار ساده است اگر به این طریق اهالی همه خود را خویشاوند بدانند و به هم پسر عمو و دختر عمو خطاب کنند. البته زنانی که عام هستند و به ازدواج اهالی درآیند و در

ده سکونت کنند مستثنی هستند. اهالی از این گذشته معتقدند که سگ در ده نیست. گذشته از اینکه در ده کاری هم از سگ بر نمی آید. نه کسی به فکر دزدی است و نه اگر هم باشد موفقیتی خواهد داشت. به این دلیل فقط خانه هایی که مجاور کوچه ها است دیوار دارد و دیگر خانه ها یا اصولاً به هم مربوط است و یا به پرچینی از هم مجزا می شود.

سید بودن و اصیل بودن اورازانیها نه تنها در همه طالقان - حتی در ساوجبلاغ - و تنکابن نیز شهرت دارد. و اورازانیها زیادی هستند که پراکنده در نواحی اطراف از این اعتقاد عمومی معیشت خود را می گذرانند" (آل احمد، همان، ص ۲۰).

۲. بیان میزان اثر گذاری غرب بر ساختار روستاها:

آل احمد در بیان اثر گذاری غرب بر ساختار روستاها به کرات اشاره می کند که غرض از مطالعه وی در جزیره خارگ نشان دادن تأثیر گذاریهای بالنفسه غربیان به این گونه منطقه از خلیج و فی الجمله خارگ بوده است که بنابه اندیشه ویژه ای که در ساختار این گونه جزایر از نظر تمدن غربی وجود دارد خود عاملی می شود برای تغییر یا نوعی پذیرش فرهنگ غربی که مردم شناسان از آن به کرات به نام فرهنگ پذیری^۱ یاد می کنند.

انتشار کتابهای اورازان، تات نشینهای بلوک زهرا و خارگ در داخل و خارج از کشور او را به عنوان یک مردم شناس و مردم نگار معرفی کرد. خود او از علت دعوت هفتمین کنگره بین المللی مردم شناسان از او در مسکو آورده است:

"غرض از این دردسر شفاهی اینست که گزارشی بشنوید از گذرگرگی برسته پوسین دوزان. یعنی از شرکت این که پیش روی شما ایستاده است در هفتمین کنگره بین المللی مردم شناسان. و این کنگره از سوم تا دهم اوت ۱۹۶۴ یعنی از ۱۲ تا ۱۹ مرداد ۱۳۴۳ در مسکو منعقد بود.

تلگراف دعوت که بوسیله انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی بنام این سخنگو رسید - من و آقای شویتوف درماندیم که یعنی چه؟ من میدانستم که این قبا بتنم زار خواهد زد ولی مگر میشد چنین سفری را با تعارف ولایت و لعل رد کرد؟ از من که «آخر چطور میتوانم با علما نشست و برخاست کنم و اگر کنگره نویسندگانی بود چیزی بود»، و از این قبیل. و از آقای شویتوف همه تعجب. بعد فکر هامان را گذاشتیم روی هم و باین نتیجه رسیدیم که شاید باعتبار دو سه گروه

1. acculturation

نانی بوده است که روزگاری از این قلم بدجلهٔ مردم‌شناسی افتاده بوده است. غرضم اباطیل "اورازان" و "تات نشینها..." و "خارگ" است. اما نویسندهٔ مرحوم این دفترها هم در آن صفحات آورده بود که - "نه لهجه شناس است و نه مردم شناس و..." و الخ. پس چه باید کرد؟ که یک مرتبه یادم افتاد که روزگاری پیش از این آقای بورشچفسکی - مستشرق لنینگرادی - چیزی بلطف دربارهٔ اورازان نوشته است^۱ و آقای میخائیل سرگیه ویچ ایوانوف - استاد کرسی زبان فارسی در دانشگاه مسکو - نیز همین لطف را در جای دیگری بنهایت رسانده^۲. و مطلب این بود که همین آقای ایوانف رئیس شعبهٔ آسیای غربی کنگره بود و هم او مرا به کنگره خوانده بود. و مطلب دیگر اینکه از مدتها پیش برای شرکت در این کنگره از دولت ایران دعوت بعمل آمده بود ولی چون هیچ هیئتی از علمای مردم شناس باین کنگره اعزام نشده بود فقیر سخنگو با علم باینکه چراغیست کم سو - و نه حتی نفتی - و بجای شمعهای کافوری خواهد سوخت - پذیرفت که نه بعنوان مأموری رسمی بلکه همچو مدعوی تک و تنها در کنگره شرکت کند تا شاید جزو بینهایت کوچکی را بیان کننده باشد از کل بینهایت بزرگی که مسائل ایرانی و آسیای غربی است.*

شیوه و روش پژوهش

آل احمد در انجام پژوهش اجتماعی به سه اصل توجه می‌کند: ۱. مشاهده، ۲. بهره‌گیری از روش جمع‌آوری اطلاعات در مردم‌نگاری تحت عنوان تک‌نگاری و ۳. تبیین پدیده‌های فرهنگی. در ادامه به بیان هر یک از این عناصر می‌پردازیم تا در مجموع نحوهٔ پژوهش اجتماعی آل احمد به دست آید:

1 . Bibliotheca Orientalis, xvi, N.1-2. Jan-Mars 1959. pp.56-8 Leiden-Holland.

2 . Sovetskaya Etnografiya No2. 1959. str. 107-112 Moscoua.

*. گزارش هفتمین کنگرهٔ مردم‌شناسی برگرفته از متن سخنرانی آل احمد در انجمن ایران و شوروی - تهران .

۱. مشاهده

آل احمد به مشاهده به عنوان اساسیترین مرحله شناسایی اجتماعی اهمیت خاصی می‌دهد. او در مقابل این سؤال که آیا در حال حاضر مشغول نوشتن مطلبی هستید؟ می‌گوید:

”ولا، دو سه تا طرح دارم، طرح‌هایی که شاید فقط یک دست بردن میخاد یا یک پاک‌نویس کردن. یکیش اون سفر پیاده ست بین بهبهان و کازرون. ما چهل و پنج فرسخ رو مثلاً پونزده روز رفتیم. کولبار بدوش و حسابی - پیاده. یکی طرح اونجاست. یکی طرحیست برای دور کویر. دور - باصطلاح... چی میگن؟ - شمسی یا قمری. من اینجور که دیدم دور تمام کویر رو - از سمنان بگیرد تا بم و از یزد تا قائنات... در حوالی کویر یک نوع تمدن خاص هست و یک نوع آداب خاص. همه چیز خاص. خیلی علاقه‌ام رو جلب کرده. هم دیده‌ام و هم یک مقدار یادداشتهای فراوان دارم“ (آل احمد ۱۳۴۳، ص ۶۸).

۲. جمع‌آوری اطلاعات

دقت آل احمد را می‌توان از توجه به مسائل جزئی پیرامونش پی برد. او هرگاه قصد معرفی شخص یا اندیشه‌ای را دارد، از بیان جزئی‌ترین نکات مربوط به آن غفلت نمی‌کند و مثل بسیاری از نویسندگان به ابهام‌گویی رو نمی‌آورد، بلکه در اثری واضح و روشن، خود و اندیشه‌اش را عادی تلقی می‌کند. برای مثال، در بیان اندیشه نیمایوشیج از خلوت و جلوت او یاد می‌کند از محتوی اندیشه و میزان نوآوری و مشکلاتی که کارنیما برای اندیشه معاصر فراهم کرده است*.

مسئله اصلی آل احمد از پژوهشهای اجتماعی، شناسایی موقعیتهای اجتماعی در ایران است. زیرا او معتقد است یک منتقد، نویسنده، و صاحب قلم بدون اینکه جامعه‌اش را بشناسد نمی‌تواند در مورد آن به قضاوت بنشیند. شناسایی جامعه نیز از طریق زندگی در آن و ارتباط با روزمره‌گی مردم به دست می‌آید. این مسأله را در پرسش و پاسخی که با او شده است می‌توان یافت:

- مسأله‌ی دیگر سیر است که به نظر بنده این پژوهشهای اجتماعیون یا همین سفرنامه‌ها از

* . برای اطلاع بیشتر ر. ک. به: آل احمد، مشکل نیمایوشیج، هفت مقاله .

روز اول کرده به طوریکه الان "خارگ" تا حدودی زیادی قابل مقایسه با اورازان نیست. - آل احمد. حتماً. حتماً اینطوره. "اورازان" تا یک حدودی خامه. ولی "خارگ" رو دقیق حساب کرده‌ام. من تو "خارگ" به یک جنگ رفته‌ام. اما توی "اورازان" ... یک نوع بازگشت به کودکیست، راستشو بخوایید. و بعد توی تمام اینام یک زمینه‌ی هست برای جمع‌آوری شاید مدارک و اسنادی برای کار اصلی که قصه‌باشه. اینهم هست، یادت باشه (آل احمد، همان، ص ۷۵).

۳. تبیین

شاید میل به شناسایی مسأله بومی، فرهنگی، و اجتماعی ایران از علاقه او به سنتهای اجتماعی ناشی می‌شود و معتقد است که کارهای او یک مقدار زیادی این گونه است: - من تو قصه‌هام یک مقداری زمینه‌ی دهاتی دارم... خود من البته تو ده به دنیا نیامدم. پدرم هم تو ده به دنیا نیامده. اما جدمان تو ده به دنیا اومده. از ده منتقل شده به تهرون به عنوان روحانی فلان محل. من ناچار یک همچو علاقه‌ای به آب و خاک و بعدم توی این آنارشی‌یی که فعلاً ما داریم، توی این هرج و مرج، توی این نیهیلیسم برگشت به آب و خاک لازم‌ترین چیزه. چرا که الان بزرگترین علامت نیهیلیسم در دنیای مملکت ما فرار از دهه - اون قضیه‌ی قصه‌ای است که تو خودت ورود به ده‌اش رو چاپ کردی... (آل احمد، همان، ص ۸۸).

آل احمد در نقد روشنفکرانی که به جای توجه به واقعیتها به مسائل حاشیه‌ای و مبتذل می‌پردازند، می‌گوید:

«... با همین تماس که با مردم دارم لغتمو گیر می‌آرم. نه تنها لغتمو، آدمها رو هم گیر می‌آرم. با موضوع زنده سروکار دارم. لغت مرده برای مرده. این مسأله هست که گرفتار مردگیهانشیم.» (آل احمد، همان، ص ۸۹).

قصد آل احمد از استفاده از روش تک‌نگاری، ارائه گزارش نسبتاً کامل از اوضاع اجتماعی - فرهنگی مناطق انتخاب شده است. در کارهای انجام شده‌اش ضمن توصیف جامعه مورد نظر، در بعضی از جاها، به ارائه گزارشی از تفاوتها و تمایزات فرهنگی - اجتماعی نیز می‌پردازد. در کتاب تات نشینهای بلوک زهرا آل احمد ضمن بیان موقعیت جغرافیایی و تاریخی آن به بیان اوضاع جمعیتی، اقشار اجتماعی، ساختار اجتماعی، مالکیت، اقتصاد، مشاغل، تأسیسات، آداب و رسوم و... می‌پردازد. او همچنین به بحث درباره افسانه، متلها و لهجه‌های مناطق پرداخته است.

آل احمد در مقاله "سفری به شهر بادگیرها" ضمن اینکه روشی را در کارهای قبلی همچون اورازان پی می‌گیرد، راه جدیدی را نیز می‌پیماید که قابل توجه است. او سعی دارد تا در پس حوادث و وقایع به بیان مختصات اجتماعی، فرهنگی و... شهر یزد پردازد. برای نمونه به نکاتی چند در این گزارش توجه کنید: ۱. مردم یزد مقتصد و اهل تلاش‌اند. "از یک وکیل سرشناس دادگستری پرسیدم یزدیها از چه راه ثروت به هم میزنند، در معامله یا از راه سفته بازی؟ گفت از راه پشتکار و اقتصاد" (آل احمد، همان، ص ۱۶۰). ۲. از زمان حداکثر استفاده را می‌کنند، ۳. دینی‌اند، ۴. بیماری اصلی در شهر. "مردم در شهر یزد بیشتر از تنگی نفس می‌نالند و از پادرد. انواع روماتیسم. و این هر دو پیداست که نتیجه کار در چاله‌های دستگاههای نساجی و گرد نخ و هوای زیرزمینهای دم‌دار و آفتاب داغ بیرون" (آل احمد، همان، ص ۱۶۱).

حاصل کار

در اینجا به طور مستقیم و آشکار به بیان شواهدی می‌پردازیم که دال بر سهم و مشارکت آل احمد در مطالعات فرهنگی - اجتماعی ایران است. از نظر بسیاری از منتقدان او ضمن اینکه به طور طبیعی مانند همه دانشمندان این مرز و بوم موجب غنای اطلاعات و مسائل نظری حوزه مطالعات فرهنگی - اجتماعی شده است، نوآوریهایش نیز در عرصه روشها و بینشها سرآغاز پژوهشهای بعد از او شده که در ادامه به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. تک نگاری

آل احمد به صراحت اشاره کرده است که پس از تألیف چند کتاب از او در حوزه تک‌نگاری، این روش جمع‌آوری اطلاعات را دیگران دنبال کرده‌اند. البته در این مورد ناگفته نگذاریم که روش مردم‌نگاری چیزی نبوده است که آل احمد مبدع و واضع آن بوده باشد، بلکه این علم ریشه در تحقیقات علوم اجتماعی غرب به ویژه در کشورهای فرانسه و انگلستان دارد. آل احمد هر چند خود مدعی یافته‌های جدید در سلسله تحقیقات اجتماعی نیست اما، با اندک دقت به نوشته‌ها و یادداشت‌هایش می‌توان به نوعی صداقت روستایی که در جبین کلماتش نهفته است پی برد و شاخص جدیدی برای تفکر وی تراشید. به زبانی او با سادگی تمام از روستاهای

یکسان و مشابه با پدیده‌های فرهنگی همسان سخن می‌گوید و معتقد است که روستاها گاه در اشکال مشابه فرهنگی خود تفکر جدید سرزمینش را عیان می‌سازند و آینده روستاها با پیوند یگانه‌ای با یکدیگر ارتباط دارند و این مشاهده خود در خور توجه است ...

۲. یافته‌های نظری

آل احمد در گزارشها، مقاله‌ها و نقد و بررسیهایش سعی می‌کند تا با روایاتی ساده و گذرا از مجموعه پدیده‌های فرهنگی فراتر رفته و با توجه به توانایی علمی‌اش به درک اصول و نکاتی دیگر نیز که واجد اهمیت در سلسله مطالعات اجتماعی و فرهنگی است دست یابد. در ادامه به بعضی از یافته‌های او اشاره می‌شود:

آل احمد مخالف نوسازی نیست، بلکه مدافع حفظ سنتهای اجتماعی در اشکال و صور گوناگون آن است. برای مثال در مقاله "چند کلمه با مشاطه‌ها" به نقد شیوه کار شهرداری تهران در دهه چهل می‌پردازد. مثلاً خرابی مجسمه‌های قدیمی، بازار، محله‌ها، حوض‌ها... و بناکردن ساختمانهای بلند... (آل احمد، همان، صص ۲۴۸-۲۳۰).

آل احمد، گاه از ترس اینکه مبادا در هر یک از مسایل مربوط به مجموعه مقاله‌ها یا قصه‌هایش، خوانندگان را دچار سوء تفاهم و تردید کند، در مورد هر نکته به آنان - که در واقع همان دوستان سرزمین داستان نویسی و یا رفقای قلمروهای سیاسی وی هستند - دلایل ویژه‌ای ارائه می‌دهد که بیشتر مربوط به یک نمونه‌گیری در خصوص روستاهای ایران است.

«شاید گمان برده شود که آنچه درین مجموعه آمده است بر آنچه در دیگر دهات ایران می‌گذرد امتیازی دارد و مثلاً همین علت جلب نظر نویسنده را کرده است. البته چنین گمانی به خطاست، "اورازان" ده مورد بحث این مختصر - دهی است مثل هزاران ده دیگر ایران که زمینش را با خیش شخم می‌زنند و بر سر تقسیم آبش همیشه دعوا بر پاست و مردمش بندرت حمام دارند و چایشان را با کشمش و خرما می‌خورند» (آل احمد، همان، ص ۶).

او در بحث از مراسم عزاداری مشهد اردهال نیز به همین گونه به نکات فرهنگی - اجتماعی مشابه اشاره کرده است.

مآخذ

- آدمیت، فریدون (۱۳۶۰)، *آشفتگی در فکر تاریخی*، انتشارات ؟ .
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۷)، *اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان*، از خواجه نظام الملک تا مطهری، مؤسسه نشر جهاد وابسته به جهاد دانشگاهی .
- آشوری، داریوش (۱۳۶۰)، جلال آل احمد، آرش، شماره ۶ شهریور .
- آل احمد، جلال (۱۳۴۳)، *ارزیابی شتابزده*، هجده مقاله، چاپ دوم، چاپ کاویان، تهران .
- (۲۵۳۶)، *پنج داستان*، انتشارات رواق، تهران .
- (۱۳۵۶)، *اورازان*، مازیار با همکاری رواق، تهران .
- (۱۳۵۸)، *مثلاً شرح احوالات*، *نامه کانون نویسندگان*، شماره اول، انتشارات آگاه .
- (۱۳۶۹)، *عزاداری گوهر مراد برای اهالی بیل*، کلک، شماره ۹ .
- (۱۳۷۴)، *داستانهای سیاست (قصه های پنج دنیا)*، انتشارات فردوس .
- خامه ای، انور (۱۳۷۰)، *خاطراتی از جلال*، کلک، شماره ۱۸-۱۹ .
- کتبی، مرتضی و حجت الله قره باغی (۱۳۷۰)، *مقدمه ای بر غرب زدگی جلال*، به زبان فرانسه، *اطلاعات*، سه شنبه ۲۶ شهریور .
- کو، ژان (۱۳۳۳)، *سفرنامه ای از یونان امروز*، (ترجمه جلال آل احمد)، *هفت مقاله*، انتشارات امیرکبیر، تهران .